پیشخوان

گامی در شناخت سیاست انگلستان در ایران و تحولات آن

کارنامه عوامل ملکه در دیار ما!

■ **محمدرضا کائینی**

شاید اغراق نباشد اگر ادعا کنیم که شناخت سیاست‌های دولت انگلستان در ایران و تحول آن در ادوار گوناگون، در زمره ابتدایی‌ترین ضرورت‌های خوانش تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود. هم از این روی تا کنون پاره‌ای از مؤسسات تاریخ‌پژوهی، در این باره به برگزاری همایش‌های گوناگون دست زده و در این موضوع، آثاری متنوع منتشر ساخته‌اند. مجموعه‌ای که هم اینک در باب آن سخن می‌رود، چکیده مقالات همایش بین‌المللی «کالبد شکافی سیاست انگلیسی‌ها در ایران از ۱۸۰۰ تا ۲۰۱۲ میلادی» است که در هفتم و هشتم آبانماه سال ۱۳۹۲، در سالن علامه امینی دانشگاه تهران برگزار شده است. بخشی از مقالات نشر یافته در این کتاب به قرار ذیل است:

- بررسی نقش انگلیس در شکل‌گیری کودتای ۱۲۹۹(هـ. ش و روی کار آمدن رضاشاه) بر اساس نظریه پیوستگی جیمز روزنا / هادی آخوندی
- انگلستان و ساختار میلیتاریستی در ایران دوره پهلوی اول / حسن آرایش، جلیل حبیب‌پاشا همدانی، سیدرضا رحیمی‌عماد
- ماهیت تشکیلات فراماسونری و نقش انگلستان در ایجاد آن / حسن آرایش، سیدرضا رحیمی‌عماد، مجید خسروی‌زاده
- اقدامات بریتیش پترولیوم در دریای خزر / مرضیه‌آروم
- مدارس و میسیونرهای انگلیسی در ایران / فاطمه آقاخانی
- نقش انگلیسی‌ها در انعقاد عهدنامه گلستان / دکتر جعفر آقازاده
- نقش انگلیس در سرکوبی عشایر توسط

نمایی از تحصن عده‌ای از مشروطه‌خواهان در سفارت انگلستان

رضاخان / زهره ابراهیمی
- توطئه، تطمیع و تهدید، سیاست انگلستان در ماجرای محاصره هرات / مهدی ابوالحسنی ترقی
- واکاوی نهضت تنگستان در رویارویی با استعمار انگلیس (۱۹۲۰-۱۹۱۸م) / زینب احمدوند
- بررسی نقش انگلیسی‌ها در تحولات سیاسی تالش شمالی و جنوبی / دکتر حسین احمدی
- روابط خارجی ایران و انگلیس در دوره جمهوری اسلامی ایران (از آغاز تاکنون) / فخری‌سادات احمدی
- انگلیس و سودای تسلط بر ذخایر و اراضی جنوب (با تکیه بر اسناد قراردادهای ۱۹۰۵، ۱۹۰۸، ۱۹۰۹) / دکتر نعمت احمدی، ژامک ماشاءالهی، هدی موسوی
- نقش انگلیس در معاهدات گلستان، ترکمانچای و آخال / مهدی احمدی‌اختیار
- استعمار انگلستان و امتیاز دارسی / مهدی احمدی اختیار؛ زینب جلالیان
- نقش انگلستان در شکل‌گیری فراماسونری در ایران / راضیه احمدی
- بینش استعماری؛ روابط ایرانی ـ انگلیسی (مطالعه موردی دوران پس از انقلاب اسلامی)/ حمید احمدی‌نژاد
- سیمای جامعه ایران عصر مظفری از منظر وزیرمختار انگلستان سر آرتور هاردینگ / علی اخضری؛ آرمان فروهی؛ عادل شعبانی‌مقدم
- نقش انگلیس در امتیاز رویتر /طیبه ادریسی
- بازشناسی موضع‌گیری نهاد مرجعیت در هجوم انگلیس به عراق (۱۹۱۴-۱۹۱۸م)/محمد الشیخ هادی الأسدی
- معرفی سفرنامه‌نویسان و مستشرقین انگلیسی و آشنایی با نگاه آنان نسبت به جامعه ایران / ماریا اسرافیلیان
- مسئولیت علما و امرای ایران و اسلام در برابر انگلیسی‌ها در ایران / حسین اسلامی‌راد
- معرفی و بررسی سفرنامه کلارا کالیور رایس / فریدون الهیاری، سحر نعمتی، مریم سعیدی
- نقش انگلیس در اختلافات ارضی و مرزی پیرامونی ایران و آثار آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران / منظر امرایی
- چگونگی و نتایج تسلط انگلیس بر نفت ایران / منظر امرایی؛ احمد رشیدیان

دهه ۲۰، حسین علاء در حاشیه یکی از سفرهای خارجی خویش

با مروری به زندگی سیاسی علاء در دوره پهلوی دوم، درمی‌یابیم که وی عمدتاً به عنوان محلل و همزه وصل در عرصه سیاست ظاهر شده و البته این نقش را به تمامی برای دربار به انجام می‌رسانده است! اصلاح رابطه شاه با مراجع و علمای نامور وقت و نیز سیاسیون قابل جذب نیز در عداد وظایف نانوشته وی قلمداد می‌شود. با این همه و در نهایت، شاه انتقادات علاء از نحوه رفتار با روحانیت در پی خرداد ۴۲ را تاب نیاورد و وی را از سمت خود برکنار کرد!

حسین علاء، پهلوی دوم، چند و چون و فرجام یک همکاری

داستان تکراری خادمی که نهایتاً مغضوب شد!

■ **احمدرضا صدری**

۶۴ سال پیش در چنین روزهایی حسین علاء در پی کنار گذاشته شدن از نخست‌وزیری، بار دیگر و البته برای واپسین مرتبه، به وزارت دربار برگزیده شد. با مروری به زندگی سیاسی علاء در دوره پهلوی دوم، درمی‌یابیم که وی عمدتاً به عنوان محلل و همزه وصل در عرصه سیاست ظاهر شده و البته این نقش را به تمامی، برای دربار به انجام می‌رسانده است! اصلاح رابطه شاه با مراجع و علمای نامور وقت و نیز سیاسیون قابل جذب نیز در عداد وظایف نانوشته وی قلمداد می‌شود. با این همه و در نهایت، شاه انتقادات علاء از نحوه رفتار با روحانیت در پی خرداد ۴۲ را تاب نیاورد و وی را از سمت خود برکنار کرد! در مقال پی آمده، تلاش شده است که به پاره‌ای از نکات شاخص، در سیاهه سیاسی او در دوران پهلوی دوم اشاره شود. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ **سیاست پیشه با عضویت در «جامعه آدمیت!»**

حسین علاء به شهادت اثری که در دوران پهلوی دوم و طبعاً با ابرام نهادهای سانسور وی نشر یافت، در زمره سیاستمداران وابسته به شبکه فراماسونری به شمار می‌رود. با لحاظ این نکته در بررسی رزومه سیاسی او، می‌توان به درک واقع‌بینانه‌تری، از پاره‌ای از رفتارهای وی رسید. زهرا سعیدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، درباره عضویت علاء و تنی چند از همگنان سیاسی وی در این شبکه، چنین آورده است: «اسماعیل رائین بسیاری از دولتمردان رژیم پهلوی را عضوی از شبکه فراماسونری دانسته و از افرادی چون حکیمی، حسین علاء و سیدحسن امامی، به عنوان فراماسون‌های فعال نام می‌برد. او ابراهیم حکیمی را «استاد اعظم لژ گراند اوریان فرانسه که ۵۳ سال فراماسون بود» می‌خواند یا در جایی عنوان می‌کند: «حسین علاء عضو پیشین جامعه آدمیت، در دوران سفارت امریکا (۱۳۲۶-۱۳۲۸)، مجدداً به تشکیلات ماسونی پیوست» یا در ادامه اذعان دارد: سیدحسن امامی (سال‌های قبل) در لژهای فرانسه عضو شده بود و در بین فراماسون‌های لژ همایون (لژ پهلوی)، عده‌ای بودند که در فرانسه، امریکا، عراق، هندوستان، مصر، لبنان و سوریه، به طور قانونی فراماسون شده و درجات مختلف را طی کرده بودند...»

■ **پدرم احساس کرد که نخست‌وزیر باید برود!**

بی‌تردید نهضت ملی ایران با عمق و گستره‌ای که در جامعه ایرانی یافت، اولین چالشی بود که پهلوی دوم در پی نیل به سلطنت در شهریور ۱۳۲۰، با آن مواجه گشت. مسلماً شاه در آن دوران، یارای مواجهه با این موج فراگیر را نداشت و حتی در ظاهر، سعی می‌کرد تا با آن همراهی نشان دهد! با این همه اشتباهات دکتر مصدق و خالی شدن عرصه نهضت از حامیان قدرتمند پیشین و نیز مردمی که در آغاز از هرگونه حمایت دریغ نمی‌کردند، موجب گشت که شاه با یاری چهره‌هایی چون حسین علاء، به قدرت بازگردد و به تحکیم حاکمیت مطلقه خویش بپردازد. این امری است که فریدون علاء فرزند حسین علاء در گفت‌وگو با تارنمای تاریخ ایرانی، آن را به گونه‌ای تلویحی مورد تأیید قرار می‌دهد: «دکتر محمد مصدق -که از بستگان مرحوم علاء بود- مانند ایشان مرد صدیق، وطن‌پرست و ناسیونالیستی بود که او هم شدیداً از دخالت‌ها و زورگویی‌هایی وقت رنج می‌برد. در اوایل دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق، علاء (به همراه سیدحسن تقی‌زاده - دوست دیرینه‌اش) از ملی شدن صنعت نفت پشتیبانی می‌کرد. به یاد دارم که در اوایل نخست‌وزیری دکتر مصدق، هنگامی که برای تعطیلات از دانشگاهی در امریکا به تهران آمده بودم، همراه پدرم به منزل آقای مصدق رفته بودیم. ایشان عکسی از خودشان به یادگار به من دادند و در آن من را به عنوان «فرزند عزیزم» خطاب کردند! ولی تدریجاً با مشاهده امور و سیر وقایع، ورشکستگی مالی کشور، سرسختی و عدم انعطاف بی‌حد و حصر نخست‌وزیر، افزایش قدرت و نفوذ روزافزون حزب توده، بی‌اطلاعی دکتر مصدق و اطرافیان او از حقایق بازار بین‌المللی صنعت نفت و بالاخره ستیزه با شاه و نهاد شاهنشاهی - که در خطر عزل و انقراض قرار گرفته بود- علاء با تمام تلاش و اهتمامی که برای نزدیکی مصدق و شاه به عمل آورده بود، به این نتیجه رسید که سیاست‌های دکتر مصدق به ضرر کشور و شاه است و احساس کرد که نخست‌وزیر به امور مسلط نیست و باید برود! ببینید، مسئله دوستی و روابط اجتماعی پدرم با آقای مصدق یک بحث است، اما در عالم سیاست، گاهی اوقات موقعیت‌هایی ایجاد می‌شود که گاه صلاح است که شما برخلاف میل درونی خودتان، ایفای نقش کنید. البته مرحوم پدرم خیلی کوشش کرد که آقای مصدق را به واقعیت‌های موجود آشنا سازد، اما ایشان اساساً در یک وادی دیگری سیر می‌کردند! به‌رغم همه نکاتی که کیم روزولت در کتاب خود نوشته و از خود تعریف‌هایی کرده و خودش را ابرجاسوس قلمداد کرده، اما واقعیت این است که کودتای ۱۶ اوت به نتیجه نرسید و در ۱۹ اوت در نتیجه هشدارها و نفوذ مراجع، مردم به خیابان‌ها ریختند و علیه مصدق تظاهرات کردند. در آن زمان امریکایی‌ها هم عملیات ناکام خودشان را به آیزنهاور ـ رئیس‌جمهور امریکا ـ گزارش می‌دهند و رئیس‌جمهور در خطاب به کیم روزولت و وزیر امور خارجه وقت می‌گوید: «حالا چه کار کنیم؟» آنها پیشنهاد می‌دهند که «به‌رغم اینکه انگلیسی‌ها ناراحت می‌شوند، اما از این به بعد باید راه دوستی پیش گیریم!» بعد شاهد این هستیم که در ایران، مردم در تمام سطوح و کارمندان دولت، علیه مصدق وارد جریان می‌شوند.»

■ **کسی پشت ترور علاء نایستاد!**

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، امریکا که دور جدیدی از حضور و نفوذ خویش در ایران را آغاز کرده بود، رفته رفته از طرح‌های خویش رونمایی کرد. ایجاد پیمان نظامی سنتو- که از آن به پیمان نظامی بغداد نیز تعبیر می‌شود-در عداد این برنامه‌ها به شمار می‌رود. امریکایی‌ها با تشکیل این معاهدات و جلب مشارکت کشورهایی چون ایران و همسایگانش، می‌خواستند چپ را در مهم‌ترین اردوگاه خویش یعنی شوروی سابق، محصور و دست بالای خویش در منطقه را حفظ کنند! امضای این معاهده، به حسین علاء نخست‌وزیر وقت محول گشت. جنبش اسلامی فدائیان اسلام -که اساساً از تئوری نه شرقی نه غربی تبعیت می‌کرد- این معاهده را برنتافت و تصمیم به اعدام علاء گرفت، عملیاتی که ناکام ماند! محمدمهدی عبدخدایی دبیر کل کنونی فدائیان اسلام، در این باره می‌گوید: «جریان پیمان سنتو پیش آمد، چون دولت با امریکایی‌ها پیمانی منعقد کرد که اطراف دولت چین و شوروی محاصره شود. امریکایی‌ها می‌خواستند به گونه‌ای رفتار کنند که از آسیای جنوب شرقی، نیروهای روسی و چینی را تا خاورمیانه محاصره کنند. ما یک گروه پنج نفره برای ترور علاء گذاشتیم که امروز از آن جمع فقط من زنده‌ام. شهید نواب صفوی، سیدعبدالحسین واحدی، خلیل طهماسبی، سیدمحمد واحدی و من در جلسه بودیم. یکی از علما اجازه داده بود تا علاء را بزنیم. باید بگویم که اگر من هم با آنها دستگیر شده بودم، تیربارانم می‌کردند! به هرحال در لحظه موعود، تیر مظفر ذوالقدر در تفنگ گیر کرد و علاء، خراشی سطحی برداشت. به همین دلیل از همان لحظه، تعقیب ما آغاز شد. من، نواب صفوی، خلیل طهماسبی، سید محمد واحدی و مظفرعلی ذوالقدر، پنج شب منزل آیت‌الله طالقانی مخفی بودیم. پس از آن چند شب، هریک از ما به سویی رفتیم و البته عمده افراد این جمع، دستگیر و نهایتاً اعدام شدند. من درباره ترور علاء، معتقدم شهید نواب صفوی و فدائیان اسلام، هنوز مردم و شرایط جدید سیاسی را نشناخته بودند. دلیل شکست آن اقدام، عدم‌شناخت بود. اگرچه بعدها، نوعی پیروزی هم قلمداد شد. ما در جریان اعدام هژیر، پشتوانه ملی داشتیم. برای همین توانستیم انتخابات را بشکنیم و بعد هشت نماینده جبهه ملی وارد مجلس شدند. اما در جریان علاء درک نکردیم که دیگر سال ۲۸ و ۲۹ نیست، سال ۳۴ است و محمدرضا مثل یک سردار پیروز جلو آمده، جبهه ملی متلاشی شده، سازمان نظامی حزب توده کشف شده، مبارزات چپ و مبارزات ملی شکست خورده، امریکا با آن سازمان امنیتی جهنمی‌اش، به ایران آمده و روحانیت هم به فکر بازسازی فکری بود و نه بازسازی مبارزاتی و وحدت ملی وجود نداشت. نه احزاب منسجم داشتیم و نه نیروهای متحد. کسی پشت ترور علاء نایستاد. همین شد که در عرض دو ماه، فدائیان را گرفتند و تیرباران کردند!»

■ **علاء و هموار ساختن طریق استبداد پهلوی دوم پس از ۲۸ مرداد!**

تاریخ حسین علاء را در زمره چهره‌هایی می‌شناسد که راه تبدیل شاه به حاکمی مطلق العنان را هموار ساختند. بی‌دلیل نیست که پهلوی دوم پس از کنار گذاردن مزاحمی همچون فضل‌الله زاهدی، به علاء روی می‌آورد و مأموریت‌هایی مهم چون امضای پیمان نظامی بغداد را به وی می‌سپارد. او نیز که شخصیت شاه را به خوبی می‌شناخت، سعی می‌کرد تا با رفتار خویش، حس قدرت‌طلبی او را به تمامی ارضا کند! عادل فاریابی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران در این باره می‌نویسد: «دوره بعد از کودتای ۲۸ مرداد را می‌توان سرآغاز قدرت گرفتن و استبداد شاه نامید که به نابودی تمام گروه‌های سیاسی و احزاب پرداخت. شاه به فردی اقتدارگرا بدل گشت که توان تحمل افزایش قدرت فرد یا گروه دیگر را نداشت. او در این راستا، زاهدی را از پست نخست‌وزیری برکنار کرد. شاه به هیچ‌وجه علاقه نداشت این ژنرال بالقوه خطرناک را جانشین مصدق کند. او بعد از برکناری زاهدی در سال ۱۳۳۴، از علاء درخواست تشکیل کابینه کرد. علاء با شناختی که از شاه داشت و با تجربیاتی که طی سال‌های حضور در دولت کسب کرده بود، نبض اوضاع را به دست گرفت و با شاه -که روزبه‌روز خودپسندتر و شکاک‌تر می‌شد- کنار آمد. البته شاه به علاء اعتماد داشت و نسبت به وفاداری او تردیدی نداشت، اما علاء از جمله کسانی بود که راه استبداد شاه را هر روز هموارتر می‌کرد. در این دوره مجلس، محل انتقاد و درگیری با دولت بود. این دو علت داشت: تداوم موضوع نفت و نبود احزاب در کشور. علاء سیاست کابینه خود را مبارزه با فساد و نادرستی در دستگاه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور اعلام کرده بود. سرانجام پس از حضور و ارائه گزارش و بررسی برنامه، با ۷۲ رأی از مجلس رأی اعتماد کسب کرد. گرچه کابینه علاء به ظاهر با انجام برخی اقدامات و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی، درصدد حل مشکلات کشور بود، اما در این دوره همچنان شاهد تداوم مشکلات در حوزه‌های مختلف هستیم. موضوع مهم دوران نخست‌وزیری علاء، امضای پیمان بغداد بود. پس از ۲۸ مرداد، امریکا وارد صحنه سیاست ایران شد که در پی آن سیاست داخلی و خارجی نیز تغییر کرد. در این چارچوب، پیمان بغداد در فضای جنگ سرد منعقد شد که به‌معنای پایان بی‌طرفی ایران بود. هدف از این پیمان کمربندی دفاعی بر ضد شوروی بود، اما هدف شاه کسب کمک مالی و حفاظت از ایران در برابر شوروی بود. همچنین او می‌خواست امریکایی‌ها را وارد ایران نماید. ماجرای پیوستن ایران به این پیمان، سروصدای منتقدان داخلی و خارجی را بلند کرد، اما علاء اعلام کرد که ایران آزاد است و با هر کشوری که بخواهد، برای دفاع خود متحد خواهد شد. در سال ۱۳۴۳ زمانی که علاء در مراسم درگذشت پسر آیت‌الله کاشانی در مسجد شاه حضور داشت، مورد سوء قصد قرار گرفت! بخت با علاء یار بود و تفنگ شلیک نکرد و ضارب با تفنگ به سر علاء کوبید که منجر به زخمی عمیق شد و علاء با سری باندپیچی شده، برای پیوستن به پیمان بغداد عازم بغداد شد. حمله به علاء، نتیجه همراهی‌های او با شاه و نگاه منفی‌ای بود که به او در جامعه وجود داشت.»

■ **رابطه ایران و شوروی پس از انعقاد پیمان نظامی بغداد**

بی‌مناسبت نیست که امضای پیمان نظامی بغداد را یکی از مهم‌ترین فرازهای حیات سیاسی حسین علاء بخوانیم. این معاهده بر روابط ایران و شوری، بیشترین تأثیر را نهاد، چه اینکه اساساً هدف از تشکیل آن، تثبیت نفوذ امریکا در منطقه خاورمیانه بود. محمد اسماعیل شیخانی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، نگاه مسکو به این عهدنامه را به شرح ذیل ارزیابی و تحلیل کرده است: «در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد، دولت شوروی در عرصه بین‌الملل، درصدد تقویت جایگاه خود برآمد و تا حدود زیادی به این امر نیز نائل شد و همین مسئله زنگ خطر را برای سیاست خارجی امریکا به صدا درآورد. در این زمان جان فاستر دالس در جایگاه وزیر امور خارجه آیزنهاور، معتقد بود سیاست «سد نفوذ» رئیس‌جمهور هری ترومن، دیگر کارساز نیست و باید آن را کنار گذاشت، زیرا این سیاست دیگر توان مقابله با بحران‌های منطقه‌ای را ندارد. مولود این جهت‌گیری، تولد ایده «ایجاد کمربند امنیتی به دور بلوک شرق» بود. در واقع امریکایی‌ها درصدد بودند از پیمان جدیدی به عنوان یک حلقه واسط میان دو پیمان ناتو و سیتو بهره گیرند و از سوی دیگر یک کمربند امنیتی محکم در برابر شوروی ایجاد کنند. در نهایت ایده مشترک جان فاستر دالس و آنتونی ایدن به عنوان وزرای امور خارجه امریکا و انگلیس، به شکل‌گیری پیمان بغداد منجر شد که ابتدا، صرفاً میان ترکیه و عراق با هدف تأمین امنیت خاورمیانه به امضا رسید، اما سپس ایران (در دوره صدارت حسین علاء) و مقارن با ۳۰ مهر ۱۳۳۴، پاکستان و انگلیس نیز به آن پیوستند و چون مراحل نهایی انعقاد و مذاکره در مورد قرارداد در عراق صورت گرفت، به پیمان بغداد شهره شد. نکته جالب این است که امریکایی‌ها خود رسماً به این پیمان نپیوستند، زیرا از سویی نمی‌خواستند وارد رویارویی علنی با شوروی شوند و از سوی دیگر قصد نداشتند برخی اعراب را با این حرکت از خود برنجانند و به عضو ناظر در این پیمان اکتفا کردند و بر فعالیت‌های کمیسیون‌های نظامی و اقتصادی این پیمان نظارت داشتند. در بحبوحه جنگ سرد میان امریکا و شوروی، نوک تیز پیکان پیمان بغداد، به صورت علنی شوروی را نشانه گرفته بود و البته امریکایی‌ها با کیاست و با عدم پیوستن رسمی به این پیمان، خود را از انتقاد شوروی در امان نگه داشته بودند، اما بیشترین هجمه و انتقادات در این زمینه از سوی شوروی، متوجه دولت ایران بود. بلافاصله پس از پیوستن ایران به پیمان بغداد، سیل یادداشت‌های اعتراضی از مسکو روانه ایران شد و فصل مشترک تمامی این یادداشت‌ها نیز این بود که شوروی به هیچ وجه ادله ایران برای پیوستن به این پیمان را کافی نمی‌داند. آنها پس از مرگ استالین سیاست «همزیستی مسالمت‌آمیز» را در پیش گرفته بودند و یکی از اصول سیاست خارجی خود را مخالفت شدید با هر نوع گروه‌بندی ضدکمونیستی قرار داده بودند و از این زاویه به اقدام ایران در پیوستن به پیمان بغداد خرده می‌گرفتند. هنوز مهر و امضای ایران پای پیمان بغداد خشک نشده بود که شوروی سه یادداشت اعتراضی به ایران ارسال کرد و سپس ویاچسلاو مولوتف وزیر امور خارجه وقت شوروی، نامه‌ای به ابوالقاسم اعتصامی، کاردار ایران در مسکو تسلیم کرد، مبنی بر اینکه شوروی نمی‌تواند نسبت به پیوستن ایران به پیمانی دفاعی -که انگلستان نیز در آن عضو است- بی‌اعتنا باشد. از سوی دیگر مقامات مسکو، بر این کلیدواژه تأکید کردند که پیوستن ایران به پیمان بغداد، قطعاً با اصل حسن همجواری میان این دو کشور، منافات کامل دارد و پیمان بغداد نیز هدفی جز محکم کردن قیدوبندهای استعماری در میان کشورهای عضو این پیمان ندارد.»

■ **فرجامی تکراری برای حسین علاء**

تاریخ نشان داده است که انتقادات و ایده‌های چاکران و مقربان درگاه، چندان مسموع نیست! چه اینکه حاکمیت از ایشان به چیزی جز اطاعت و توجیه اراده ملوکانه، عادت نکرده است! حسین علاء نیز در واپسین فصل از حیات سیاسی خویش، چنین فرجامی یافت و به خاطر انتقاد از شاه درباره نحوه مواجهه با روحانیت در اوایل دهه ۴۰، به آسانی از سمت خویش کنار گذاشته شد! عادل فاریابی این آخرین فصل از حیات او را اینگونه به قلم آورده است: «با استعفای علاء از نخست‌وزیری، منوچهر اقبال که مورد قبول امریکا بود، به منصب نخست‌وزیری رسید. استعفای علاء دو علت داشت: اول مخالفت امریکایی‌ها با وی و دوم حل نشدن مشکلات جامعه و تداوم آنها. رابطه شاه و علاء در این دوره، چندان فرقی با گذشته نداشت و کماکان شاه با او مشورت می‌کرد و علاء همچنان به اهمیت وجود شاه برای ثبات ایران پایبند بود. امور انجام شده توسط علاء مانند دوران قبل بود: تنظیم دیدارها، سفرهای خارجی، ارتباط با نخست‌وزیر، اطلاع دادن اوضاع کشور به شاه، ارائه انتقادات و پیشنهادات و از این قبیل. اما اتفاق مهم در این دوره، شروع رویارویی شاه با روحانیت بود. نقطه شروع این درگیری را می‌توان لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و ماجرای سپس انقلاب سفید دانست. موضع علاء در این باره، متفاوت بود. وی مخالف رویارویی شاه و روحانیون بود و اعتقاد داشت که این رویارویی سرانجام خوبی ندارد. هرچند به جدایی سیاست از مذهب اعتقاد داشت، اما منتقد رویارویی شاه با علما بود. او سرانجام در سال ۱۳۴۲ از وزارت دربار عزلش کرد و یک سال بعد در سال ۱۳۴۳، به علت کهولت در تهران درگذشت.»

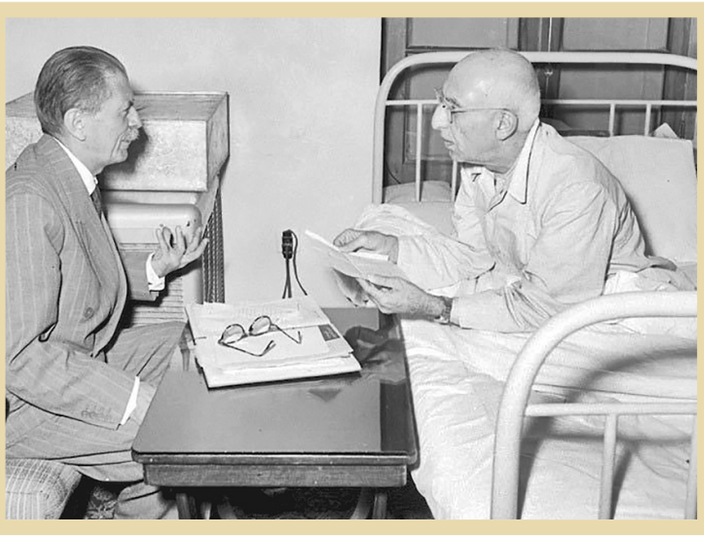

۱۳۳۰، حسین علاء در دیدار با محمد مصدق در منزل شخصی وی

تاریخ حسین علاء را در زمره چهره‌هایی می‌شناسد که راه تبدیل شاه به حاکمی مطلق‌العنان را هموار ساختند. بی‌دلیل نیست که پهلوی دوم پس از کنار گذاردن مزاحمی همچون فضل‌الله زاهدی، به علاء روی می‌آورد و مأموریت‌هایی مهم، چون امضای پیمان نظامی بغداد را به وی می‌سپارد. او نیز که شخصیت شاه را به خوبی می‌شناخت، سعی می‌کرد تا با رفتار خویش، حس قدرت‌طلبی او را به تمامی ارضا کند!